

سروده های نویافته پرسی در بیاض قطب قلندر کرمانی

تقدیم به سید علی میرافضلی

۳۱-۵۶

چکیده: بیاض شماره ۲۸۵۴ کتابخانه شهید علی پاشا (استانبول-کتابخانه سلیمانیه) مجموعه ای است شامل مطالب منظوم و منثور که آن را قطب الدین یحیی بن علاء الدین محمود زنگی عجم قلندر کرمانی در حدود سال ۷۸۶ق. تدوین و کتابت کرده است. یکی از فواید مترتب بر این بیاض، وجود اشعار نویافته ای از سرایندگان پرسی گوی است، بویژه سروده هایی از شاعران معاصر جامع و کاتب بیاض که بیشتر در کرمان و شیراز می زیستند.

کلیدواژه: قطب قلندر، عمید شانه بند، شاه شجاع، مطهر شیرازی، ایرج تبریزی، شمس بیهقی، شمس درود.

Newly Discovered Persian Poems in Bayāḍ
Qutb Qalandar Kirmānī
Behrooz Imani

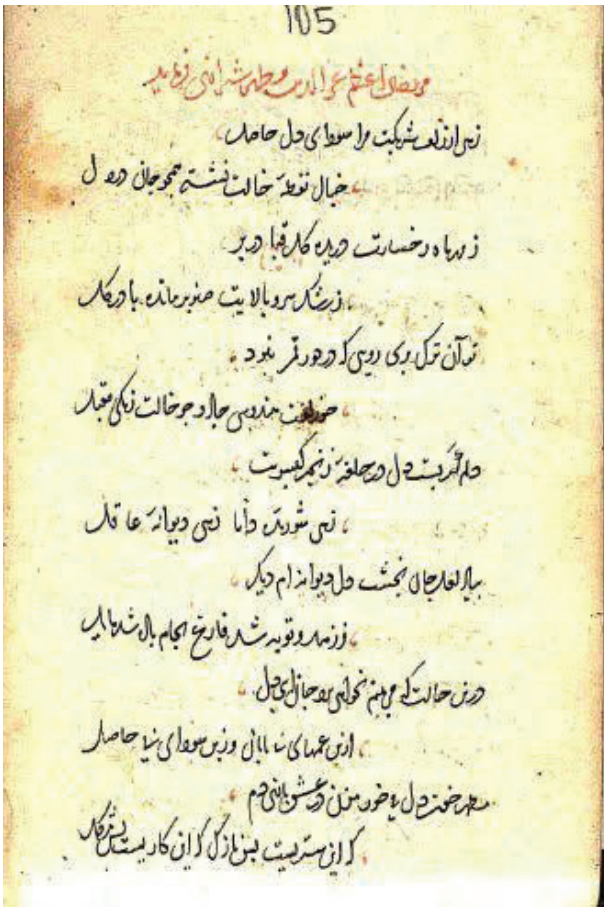
Abstract: Bayāḍ No. 2854 of the Library of Shahid Ali Pasha (Istanbul - Sulaymaniyah Library) is a collection of poetic and prose material which was written by Qutbuddīn Yaḥyā bin ‘Aluuddīn Maḥmūd Zangī ‘Ajam Qalandar kirmānī around the year 786 AH. One of the privileges of this Bayāḍ is its inclusion of newly discovered poems by Persian-speaking poets, especially poems by contemporary poets and Bayāḍ scribes who lived mostly in Kerman and Shiraz.

Keywords: Qutb Qalandar, ‘Amid Shāniband, Shah Shujā, Muṭahar Shirazī, Iraj Tabrizi, Shams Beyhaghi. Shams Drud.

أشعار فارسيّة مكتشفة حديثاً في دفاتر قطب قلندر الكرمانى
بهروز إيماني

الخلاصة: يضمّ الدفتر رقم ٢٨٥٤ الموجود في مكتبة شهيد علي باشا (إسطنبول - المكتبة السليمانية) مجموعة من المطالب المنظومة والمنثورة من تدوين قطب الدين يحيى بن علاء الدين محمود زنگي عجم قلندر كرمانى، وقد كتبها في حوالي السنة ٧٨٦ الهجرية. ومن الفوائد التي يمكن الحصول عليها من هذا الدفتر هو احتواؤه على عدد من الأشعار المكتشفة حديثاً لعدد من الشعراء الناطقين بالفارسيّة، خصوصاً تلك القصائد التي تعود لشعراء معاصرين لجامع هذا الدفتر وكتبه، وهم على الأغلب ممن كانوا يقيمون في كرمان وشيراز.

المفردات الأساسية: قطب قلندر، عميد شانه بند، شاه شجاع، مطهر الشيرازي، إيرج التبريزي، شمس البيهقي، شمس درود.



درآمد

بیاض شماره ۲۸۵۴ کتابخانه شهید علی پاشا (استانبول - کتابخانه سلیمانیه) مجموعه‌ای است شامل مطالب منظوم و منثور که جامع و کاتب آن، خود را چنین معرفی کرده است:

کتبه اضعف عباد الله العلی الاکبر یحیی بن محمود زنگی عجم قلندر فی ۲۱ جمادی الاولی سنة ۷۸۶ هجریاً حامداً مصلیاً. (برگ ۱۱۶ ر).

شاعر بوده و سروده‌هایی از خود با عنوان «لمحرّره العبد الاصغر قطب قلندر» و «قطب الدین قلندر» در بیاض (برگ ۱۱۵-۱۱۵پ) آورده است.

از پدر خود نیر با عنوان «مخدومی و مولائی الشیخ علاء الدین حاجی محمود قلندر» یاد کرده و سروده‌هایی از او با تخلص «محمود» آورده است. (ر.ک: سطور پسین).

با توجه به اطلاعات مذکور، نام و نسب او چنین است: قطب الدین یحیی بن علاء الدین محمود زنگی عجم قلندر کرمانی.

در جنگ ذیلوفاف (برگ ۴۹ ر - ۵۰ ر) قصایدی از قطب الدین ابن زنگی عجم در مدح سلطان ابراهیم میرزای تیموری (۸۱۷ - ۸۳۸ ق) ثبت شده که احتمالاً همین قطب کرمانی است.

شیخ محمود زنگی کرمانی

شیخ محمود زنگی عجم، پدر قطب قلندر، همان «شیخ محمود زنگی کرمانی» است که خواندمیر، شرح حال او را در حبيب السیر آورده و نوشته است که «به فضل و لطف طبع موصوف بود... و بسیاری از وقایع و حالات صاحبقران - تیمور گرکانی - ... را در سلک نظم کشیده و آن نسخه را جوش و خروش نام نهاده». او در سال ۸۰۶ ق. که همراه چندی از اکابر کرمان به گرجستان رفت تا کتاب جوش و خروش خود را از نظر امیر تیمور بگذراند، به «حسب تقدیر در وقتی که از پل تفلیس که بر کنار آب کر بسته بودند، می‌گذشت، در آب افتاد... و رخت بقا به باد فنا داد» و پسرش «مولانا قطب الدین، آن

نسخه را به نظر ... رسانیده، به صله کرامند، محظوظ و بهره‌ور شد.^۱

این مولانا قطب الدین، همان قطب الدین یحیی قلندر کرمانی، جامع و کاتب بیاض مذکور است.^۲

فصیح خوانی نیز از «شیخ المشایخ جلال الملة والدین محمود زنگی عجم قلندر کرمانی... صاحب دیوان المشهور و مثنوی جوش و خروش» یاد کرده و درگذشت او را در سال ۸۰۶ ق. گزارش نموده است.^۳

محرابی کرمانی از وجود خانقاه شیخ زنگی عجم (صوفی و شاعر معاصر شاه شجاع) در کرمان خبر داده و نوشته است که «زنگی عجم، صوفی قلندری بوده که قریب سیصد قلندر با او می‌بوده‌اند و بارها با حاکم شهر یاغی شده و بر بالای بام لنگر رفته ویرغو کشیده‌اند و دیگر به تسلی و تدارک، او را به صلاح آورده‌اند و چهل قلندر ناوک انداز داشته و مسافرت بسیار کرده و مردی بر اصل بوده و در همه وادیها دیده و سیر و سلوک نموده و در پوست تخته طریقت، مثل او دیگری ننشسته از متأخرین. و پسر او شیخ نظام الدین محمود، بسیار دانا و زیرک و صاحب کمال بوده و از همه وادی آگاه و سخنان دلنشین و تصانیف ایشان در هر باب هست و اشعار مشهوره مطبوعه دلفریب دارد و مدفن او کوه. والله اعلم».^۴

تقی کاشی نیز مفصلاً از شیخ محمود زنگی یاد کرده که «شاعری درست بیان و سخن پردازی خوش کلام است... ده سال در دارالعباده یزد بود، بعد از آن... همدان افتاده، دست در دامن سید علی بن شهاب الدین همدانی زد و از علوم ربانی بهره مند گردید و مدت دیگر به صحبت شیخ شرف الدین محمود رجوع کرد و از او نیز فواید کثی حاصل کرد و صحبت بسی اولیا را دریافت... دیوان اشعارش قریب به شش هزار بیت از قصاید مداحانه و غزلیات عارفانه هست...».^۵

در بیاض تاج الدین احمد وزیر که از وزرای فارس در دوره حکومت شاه شجاع (۷۶۰ - ۷۸۶ ق) بوده، از سراینده‌ای به نام «حاجی محمود کرمانی» نام برده شده و غزلی از او با مایه عرفانی آمده است، آیا او همان «حاجی محمود القلندر» پدر قطب قلندر کرمانی است؟

۱. حبیب التیر، ج ۳، صص ۵۴۹ - ۵۵۰. نیز: عرفات العاشقین، ج ۶، صص ۳۹۱۱ - ۳۹۱۲.

۲. شاعری می‌شناسیم که در آبخورها از او با نام و نسب «قطب الدین یحیی بن زنگی شیرازی» یاد شده و سروده‌هایی از او با تخلص «زنگی» و «ابن زنگی» رقم خورده است. با توجه به این که شمس حاجی در جنگ خود، که در سال ۷۴۱ ق کتابت کرده، از این «ابن زنگی» با عبارات «علیه الزحمة» و «طاب مثواه» یاد کرده (سفینه شمس حاجی، صص ۶۳۲ - ۶۳۵)، او نمی‌تواند «قطب الدین یحیی بن علاء الدین محمود زنگی عجم قلندر» باشد که در سال ۷۸۶ ق زنده بوده و در اشعار خود «قلندر» تخلص می‌نموده است.

۳. مجمل فصیحی، ج ۳، صص ۱۰۰۹ - ۱۰۱۰.

۴. مزارات کرمان، صص ۹۱ - ۹۵.

۵. خلاصه الاشعار، برگ ۶۲۷ پ - ۶۳۰ پ..

۶. بیاض تاج الدین احمد وزیر، ج ۲، صص ۲۰۱ - ۲۰۲.

محتوای بیاض

- **خلافتنامه الهی (برگ ۳-۴۵):** این رساله را به خواجه نصیرالدین طوسی (درگذشته ۶۷۲ق) نسبت داده‌اند،^۷ اما چنان که مرحوم دانش‌پژوه نیز اشاره کرده، از او نیست. مؤلف در این رساله از آثار خود با عنوانهای شروق الانوار و انوار الشروق نام برده است:

«... و این علم در کتاب شروق الانوار و کتاب انوار الشروق بر سبیل تفصیل آورده‌ام» (برگ ۶ ر).

کتابهایی با این عناوین در شمار آثار خواجه نصیر نیست.

دستنویس اثری با عنوان شروق الانوار (در موضوع کلام و عرفان) به شماره ۴۰۱۳/۱ در کتابخانه ملک محفوظ است که آغاز آن افتاده و نام مؤلف دانسته نیست:

... و چون این رسالت، متضمن خلاصه انوارالحکمة خواهد بود، نام او شروق الانوار کرده شد و همچنان که مضمون آن دو قسم است: علمی و عملی، مضمون این نیز دو قسم خواهد بود... (برگ ۲ ر).

چنان که می‌بینیم، شروق الانوار خلاصه اثر دیگر مؤلف این کتاب با نام انوارالحکمة است. آثاری با عنوانهای شروق الانوار و انوار الشروق و انوارالحکمة از این مؤلف ناشناخته در آبخورهای کتابشناختی معرفی نشده است.

مؤلف ناشناخته شروق الانوار در این اثر، از کتابهای دیگر خود با عنوان انوارالعرفان فی اسرار القرآن و تتمه الارشاد نیز نام برده است:

... چنان چه بیان آن در انوارالعرفان فی اسرارالقرآن آورده ایم و همچنین در تتمه الارشاد مفصل آورده‌ام. (برگ ۲۰ پ).

و در این معنی، چند بیت از تتمه الارشاد مناسب می‌نماید... (برگ ۱۵ ر).

از این دو اثر نیز ذکری در منابع نیست تا بتوان از طریق آنها به نام و نشان مؤلف شروق الانوار دست یافت.

اگر شروق الانوار نام برده در خلافتنامه الهی اثر همین مؤلف ناشناخته باشد، باید گفت که همو نویسنده خلافتنامه الهی است، نه خواجه نصیرالدین طوسی. نحوه پرداخت موضوع در این دو اثر و نیز ساختار نوشتاری آنها، با هم همخوانی دارند.

مؤلف شروق الانوار در این کتاب از خواجه نصیر با عنوان «مولی الموالی» یاد کرده و از شرح اشارات و

اخلاق ناصری او نیز استفاده کرده است:

مولی الموالی در شرح اشارات بیان کرده که همچنان که ادراک ما ذات ما را به صورتی زاید بر ذات محتاج نیست. (برگ ۶۸ پ).

و در اخلاق ناصری که بحقیقت، اخلاق نصیر است - رُوح الله روحه - می آورد که: کمال اول بمنزله صورت است و کمال دوم بمثابت ماده... (برگ ۱۳۳ پ).

در خلافتنامه الهی نیز ذکر «مولی الموالی» (چاپی، ص ۷۷) آمده و این قرینه نیز خود حاکی از تألیف آن به قلم صاحب شروق الانوار است. او از آبخورهایی که در تألیف شروق الانوار استفاده کرده، از برخی از آنها در نوشتن خلافتنامه الهی نیز بهره برده است، از جمله آثار حجّة الاسلام محمد غزالی.

خلافتنامه الهی را مرحوم دانش پژوه از روی دستنویس شماره ۱۵۸۹/۳۸ کتابخانه کوپولو (کتابت: ۷۵۳ق) بازخوانی کرده است^۸ و از آنجا که این نسخه دارای افتادگی‌هایی است، بایسته می‌نماید که دوباره با دستنویس شهید علی پاشا (کتابت ۷۸۶ق) نیز مقابله گردد و متن منقّحی از آن عرضه شود.

- منشآت مرغوبه فارسیه (برگ ۴۶-۸۶): مکتوب فارسی یزدی به شمس الدوله والدین، نامه ای که مخاطب آن مقتدای ایران «صدرالملة والدین» است و چند انشای بی‌عنوان دیگر که نویسندگان و مخاطبان آنها دانسته نیست، انشای مرحوم شاه جلال خوافی، نامه او به عضدالدین یزدی و مکتوب شاه شجاع به جانب ماوراءالنهر: در حالتی که مرضی صعب بر مزاج او طاری گشته بود، بر سیل وصیت انشا فرمود.

- منتخبات قصائد و اشعار/ فارسی و عربی: از یزید بن معاویه، جلال الدین فریدون عکاشه (رساله حقیقه او)، کمال خواجه، امام شافعی، سعدی، نزاری، اوحدی، عمادالدین فقیه، شمس الدین درود، شمس الدین بیهقی، سیف الدین باخرزی، شاه جلال خوافی، ابوالفتوح طاوسی، عضد یزدی، قطب الدین قلندر، ناصرالدین منشی تورانپشتی، کمال الدین اسمعیل اصفهانی، سعدی، خاقانی، سید نظام الدین شیرازی، شاه شجاع، مطهر شیرازی، علاءالدین صاحب دیوان جوینی، مولانا ابوبکر هفتاردی، عمید شانه‌بند، مولانا علاء الدین اتابک، علاءالدین حاجی محمود قلندر، ابن یمین، ایرج تبریزی، ناصر خسرو و ابن سیف و مفردات و رباعیات و ابیات پراکنده (بدون ذکر نام سرایندهگان).

- حکایات: حکایت بهاء الدین صاحب دیوان جوینی با مجد همگر، حکایت بزرگی که طبع نظم نداشت، حکایت ملوک عجم به نقل از ابن مقفع، حکایت اتابک سلغر شاه با مجد همگر، حکایت مجد همگر با زن خود، حکایت شخص برمکی با قاضی، حکایت خواجه حسن میمندی با شخصی

از سمرقند، حکایت یزید با شخص بد شکل بسیار خوار و حکایت عاشق و معشوقی در مجلس وعظ.

- انشای ادبی (۵۳-۸۷): مصتف این انشا دانسته نیست. ساختار بیانی آن بازبانی شعرگون پرداخته شده و سرشار از تصویرهای بدیعی و آرایه های بلاغی است. گزارنده آن شاعر نیز بوده و ابیاتی از خود در رساله آورده است. او انگیزه خود را در تصنیف اثر، چنین بیان کرده است:

الحمد لله حق حمده والصلوة على سيدنا نبیه محمد وآله، من بعده ... در این وقت، از خراسان، کلمه‌ای چند آوردند که بزرگی از افاضل غزین، آن جواهر معانی از صدف سینه برآورده بود و به الماس خاطر سفته و در سلک انتظام کشیده و در دیباجه سخنش پیدا که در سخن گستری فصیح عهد و مسیح مهد و سحبان زمان و حسان بیان است... کلماتی دور از تکلف و تعسف و نزدیک به افهام خاص و عام، هر عبارت در حقیقت و استعارت به جای خویش نهاده و حق هر کلمه‌ای گزارده و داد هر یکی بداده ... دوستان گفتند: ناچار، ترا بدین منوال، فصلی گفتنی است و این نافه خوشبوی شکافتنی است. اگر چه از پرکندگی (کذا) خاطر مرا به وادی جواب نبود، از اشارت ایشان، عدول کردن هم

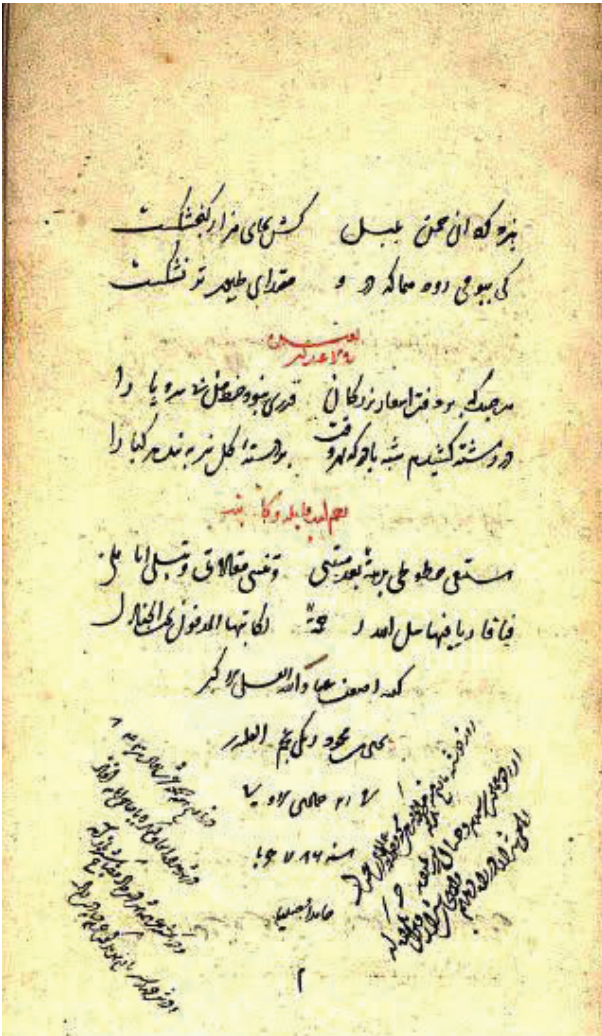
صواب نبود، خاطر را امتحان کردم تا چه پیش آید و شب آبتن چه زاید...

یکی از فواید مترتب بر این رساله، استناد به ابیاتی از ابوطاهر خاتونی (شاعر و دبیر سده ۵ و ۶ ق) و ابوالمعالی نحاس (سراینده سده ۶ ق) است:

اباطاهر الخاتونی (متن: الجابونی):

نوخاستگان از سر پای تا بر سر دستها نشستند

دست همه صانعان ز صنعت چون دست خود از کرم بیستند



من دیدمشان چنان که بودند من دانمشان چنان که هستند (۷۰ر)

گویى ابى المعالى نحاس او را خواست بدین بیت:

بدان تا نام دادن بریفتند گرازقونج میرد، تیز ندهد^۹ (۶۹ر)

- من احکام خواجه نصیرالدین طوسی:

مثنوی بلندی است با عنوان «من احکام خواجه نصیرالدین طوسی» که نام ناظم آن دانسته نیست. او در آغاز مثنوی، خواجه نصیر را استاد خود و «صدر همه طوسیان» معرفی کرده و به همکاریش با او «به گاه رصد» و «به گاه شمار» اشاره نموده است. آیا او یکی از چند همکار و دستیار خواجه نصیر در انجام فعالیت‌های رصدخانه بوده است؟

با توجه به این که بیاض قطب کرمانی در سال ۷۸۶ق. تدوین و کتابت شده است و در این تاریخ، سالیانی از برآمدن تیمور لنگ - که خروج او در احکام خواجه نصیر پیش بینی شده - می‌گذشته است، گمان می‌رود که این مثنوی بر ساخته سالهای پس از برآمدن تیمور باشد و ناظم آن خواسته است خود را از شاگردان و همکاران خواجه نصیر بنمایاند و این پیش بینیها را بدو نسبت دهد.

در این احکام، خواجه نصیر، آینده دولت خاندان ایلخانی، و به نوعی، اوضاع آتی ایران را پس از هلاکو (۶۵۴ - ۶۶۳ ق) پیش بینی و پیشگویی کرده است از آبا قبا خان (۶۶۳ - ۶۸۰ ق) تا آریخان (۷۳۶ - ۷۳۶ ق).

همچنین او برآمدن تیمور گورکانی را نیز پیش بینی کرده است: مردی به یک پای شل که چون گرگ نادان از توران برخواید خاست و عراق و خراسان را برهم خواهد زد.

خواجه نصیر به ظهور حضرت مهدی (عج) نیز اشاره کرده است که برخواید آمد و جهان را از سیاه و سفید خواهد گرفت. او از نسل علی «ع» است و نسب به پیامبر (ص) می‌برد.

من احکام خواجه نصیرالدین طوسی

سخنهای پنهان ز کان جهان	یکی گفت خواهم میان مهان
بسی از عجب کارها اندرو	زخوف و خطرها و از جست و جو
ز گفتار استاد بشنیده‌ام	عجایب بسی اندرو دیده‌ام

۹. این بیت با تفاوتی، با بیت دیگر، بدون ذکر نام سراینده در المضاف الی بدایع الزمان (ص ۲۰) آمده است

در آن کارها کاین خبرها ازو برون کرد استادم آن نامجو
شریکش بُد آن بنده هنگام کار به گاه رصد، هم به گاه شمار
نصیر آن که نامش چو بدر منیر همه نیک دانند برنا و پیر

سروده های نویافته:

یکی از مزایای قابل توجه بیاض قطب قلندر، ثبت و ضبط اشعار پارتی نویافته از سرایندگان ناشناخته و کمترشناخته شده‌ای است که ظاهراً هم‌روزگار پدرانده بیاض بودند و در سده ۸ق می‌زیستند. ظاهراً توجه او بیشتر به شاعران کرمانی و شیرازی بوده است.

- ابن سیف:

سراینده ناشناخته سده ۸ق (ظاهراً) که قطعه سرا بوده و برخی از قطعات او به ابن یمین نیز نسبت داده شده است.^{۱۰} سیف جام هروی از شاعری به نام قطب الدین سیف، قطعه‌ای با تخلص «ابن سیف» آورده است.^{۱۱}

ابن سیف راست

دعوی همت کسی کند که اگر جان بر لبش آید زلال خضر ننوشد
ور بفرستد خلیفه جامه ز مصرش خرقة کند اختیار و جامه نپوشد
ور به مرادش مدار چرخ نگرود مرد شمارش که چون زنان نخروشد
خاک در خانقاه ملک قناعت گر به دو عالم خزند ازو، نفروشد
حلقه به گوش کسان چو سفره نگرود ز آتش حرص و طمع چو دیگ نجوشد
جهد کند تا دلی شکسته بیابد در پی آزار هیچ خلق نکوشد
همنفس قدسیان شود بحقیقت هرکه سخنهای ابن سیف نپوشد

- ابوبکر هفتادری^{۱۲}:

هفتادری نام روستایی است که از دهستان عقدای اردکان یزد. هفتادری، چنان که از رمز معمای او: «جلال الدین شاه شجاع» بر می آید، از شاعران سده ۸ق. و هم‌روزگار شاه شجاع مظفری است. ابیاتی

۱۰. عرفات العاشقین، ج ۱، صص ۳۹۸-۳۹۹.

۱۱. مجموعه لطایف و سفینه ظرایف، برگ ۳۸۸.

۱۲. سپاسگزارم از دانشور گرامی جناب آقای عمادالدین شیخ‌الحکامی که نسبت درست این شاعر را متذکر شدند.

و باک بلبید مطرب و در خمسه استارو
جنار دست زه لاش کبودانن به جاک

که کلد دیه و جبارک ناله در دست بحر
غراز نو میشتن لاش بو تران در کاره باک

که جام لاله نه مانع از تراب باک برن
ده باک و اخوه به جا کاسه کت مبالغه و باک

از سراینده ای به نام «مولانا ابوبکر» در جنگ اسکندر میرزا (برگ ۱۵۹ پ) ثبت شده است.

مولانا ابوبکر هفتادری راست

المعما

دورا گوشه چشمی ز سر لطف دمی	بر سر و پای اقل افکن و آنگه بر دین
دردی جام بریز و بستان صاف عقار	سر شاهد به کنار آور و با شاه نشین
چون برون آوری این رمز، چنان پندارم	کز سر مرحمت آزاد کنی این مسکین
زید اگر سهو و خطایی کند از نادانی	بکر مسکین چه کند، مسئله روشن تر ازین؟

وله

خوش است اول نوروز در میانه جی
به شرط آن که سر دوست در کنار آری

رمز این معما «جنید» است.

- ابوالفتح طاوسی:

نشانی از این سراینده در مجالی که گشتیم، نیافتیم. فهلویات او به گویش شیرازی است و احتمالاً

از اهالی این شهر است. در سفینه لالا اسماعیل (ص ۴۲۸) از شاعری به نام «عزالدین طاوسی» یک رباعی نقل شده^{۱۳} و شاید نسبتی با او داشته باشد.

از دوست دانشمند جناب آقای پیمان فیروز که این فہلویات را بازخوانی کردند سپاسگذارم.

مولانا شیخ الاسلام سعید نورالملة والدین ابوالفتوح طاوسی فرماید

اتى الزبيح وما عدل الزمان اتاك	أدر كؤس حيا وقد بطول بقاءك
ز شاخ سرو درافکنند بلبل آوازه	که کرد شاه چمن تکیه بر سریر ستاک
و بانگ بلبل مطرب و رخس ألسنا سرو	چنار دست زه اش کرد دامن جمه چاک
بکی الغمام و فاح الحمام حول منی	بدی البهاؤ و فاح العراؤ تحت اراک
به سعی گریه ابر و به فعل خنده برق	هزار گونه گل و لاله بردمید از خاک
که گل دمی و چکاوک نلی و وخت سحر	غر از مو میشن اش هو تران دو کاسه پاک
غَدَت حدائق والغاديات يضحكها	ویستنیئر ریاحینها بطرف باک
به نغمه خوش بلبل، به بوی دلکش گل	بنوش باده و خود را مکن به غصه هلاک
که جام لاله نه باغ از شراب باک پرن	ده باک و اخوه سه جا کاسه کت مباحم و باک
مضى الشباب وجاء المشيب مقنفا	فخذ نصيبك يا ابن الزمان من دنياک
به برگ و ساز جهان همچو گل به طعنه بخند	که مملکت به فریدون نماند و بر ضحاک

- افضل الدین کرمانی:

افضل الدین ابوحامد احمد بن حامد، شاعر و منشی و مؤرخ و پزشک معروف کرمانی (زنده در ۶۱۵ق).

قطب قلندر، قطعه‌ای را از او نقل کرده است:

الا دل جزع در بلیت مکن	تنت را طراز طویت مکن
چو گویی فلان کار فردا کنم	به عصیان ستم بر رعیت مکن
تو باز نیازی و پرواز عشق	بجز در هوای هویت مکن

۱۳. این رباعی در جنگ مهدوی (ص ۳۲۲) به عزالدین کرخی؟ (احتمالاً کرخی) قزوینی نسبت داده شده است.

سخن بر هوای طبیعت مران (۲ پ)

آقای میرافضلی، یک بیت از این قطعه را- البته با تفاوت‌هایی- به نقل از مجموعه شماره ۳۲۴ کتابخانه مجلس آورده است.^{۱۴}

- ایرج تبریزی:

در دیوان ابن یمین فریومدی قطعه‌ای است که آن را «در جواب قطعه‌ای که شاعری ایرج نام فرستاده و فتوای او را در می خوردن پس از افطار در ماه رمضان پرسیده، به همان وزن و قافیه سروده. مصرع اول قطعه ایرج چنین است: خدایگان فصیحان دهر، ابن یمین».

چنان که قطب قلندر در بیاض خود مشخص کرده، این شاعر ایرج نام، ایرج تبریزی است که معاصر ابن یمین (درگذشته ۷۶۹ق) بوده و اطلاعاتی از او در دست نیست. ظاهراً او همان ایرج تبریزی است که نامش در جنگ اسکندر میرزا (برگ ۲۴۹ر) ذکر شده و امین احمد رازی از او یاد کرده و دو قطعه و دو رباعی از او در تذکره خود آورده است.^{۱۵} تقی اوحدی، او را از مشاهیر زمان خود برشمرده که تا زمان شاه طهماسب (۹۳۰-۹۸۴ق) در عرصه‌ها جلوه داشت.^{۱۶} اگر این ایرج تبریزی که امین احمد رازی از او نام برده، همان سراینده معاصر ابن یمین باشد، گفته تقی اوحدی راجع به زمان زندگی او نادرست خواهد بود.

ابن یمین، ایرج تبریزی را با عنوان «سرافاضل دهر» ستوده که در همه فن ماهر بوده و همتا نداشته است:

سرافاضل دهر، ایرج، ای که در همه فن بسان مردم یک فن، کسیت همتا نه
به نزد بنده رسید از تو قطعه‌ای که به لطف ندانم آب حیات آن چنان بود یا نه؟^{۱۷}

ایرج تبریزی راست

خدایگان فصیحان دهر، ابن یمین تویی که هست فضایل ترا و همتا نه
بریخت خون دو صد ملحد این همه روزه وزو ملول جهانی ست، بنده تنها نه
بروز زحمت دق است و رنج استسقا عوارضی که مداواش جز مدارا نه

۱۴. شاعران قدیم کرمان، ص ۱۰۷

۱۵. هفت اقلیم، ج ۲، صص ۱۳۸۹-۱۳۹۰.

۱۶. عرفات العاشقین، ج ۱، صص ۶۹۳-۶۹۴. نیز: ریاض الشعراء، ج ۱، ص ۲۵۵

۱۷. دیوان ابن یمین، ص ۵۱۴

برای دفع مضرت، ز بهر هضم طعام به شرط آن که به پنهان بود، به پیدانه
به جای آب، دو کاسه از پی افطار اگر کنیم تناول، روا بود یا نه؟

- جلال‌الدین شاه خوافی:

جلال‌الدین محمد بن علی، مشهور به شاه خوافی و جلال شاه خوافی، سراینده و دانشور و دولتمرد نیمه نخست سده ۸ ق.^{۱۸}

آن چه قطب قلندر از شاه جلال خوافی نقل کرده است: نامه‌ای که خطاب آن دانسته نیست، مکتوبی که به عضد یزدی (درگذشته ۷۴۰ ق) نوشته و بخشهایی از آن را یوسف اهل آورده است^{۱۹} و غزلی در جواب غزل همام تبریزی (درگذشته ۷۱۴ ق).

در جواب غزل مولانا همام‌الدین تبریزی

- ز کوی دوست، مرا ناگزیر خواهد بود و گر گذر همه بر تیغ و تیر خواهد بود^{۲۰}
چنین که طلبه گل پرعبیر خواهد بود کرا ز باغ، زمانی گزیر خواهد بود؟
چو کوی یار ز آشفته‌گان، هوای چمن ز بلبلان، همه شب، پُرنفیر خواهد بود
بیا که با گل رخسار و سرو قامت تو چمن ز دیده من، آبگیر خواهد بود
گدای کوه تو شاه سپهر خواهد گشت غلام روی تو بدر منیر خواهد بود
چنین که زلف تو سودای صید دارد باز به دام او دلِ خلقی اسیر خواهد بود
به یاد زلف و رخت تا هزار سال مرا خیال سنبل و گل در ضمیر خواهد بود
کمان ابروت ار تیر غمزه خواهد زد نخست، جان من آماج تیر خواهد بود
به ابن مقله چشمم کن التفات که او فراقتنامه ما را دبیر خواهد بود
جلال را به چنین وقت، وجه نوروزی مگر ز رأفت عام وزیر خواهد بود

- سیف‌الدین باخرزی:

۱۸. درباره خوافی و آثار او، رک: «خوافی»: نصرالله پورجوادی، دانشنامه زبان و ادب فارسی، ج ۳، صص ۹۳-۹۵. جنگ رباعی، صص ۵۰۱-۵۱۰.

۱۹. رک: فراید غیائی، ج ۲، صص ۱۵۳-۱۵۶.

۲۰. دیوان همام تبریزی، ص ۹۵.

عارف نامور طریقت کبروتیه (درگذشته ۶۵۹ق) که رباعیات دل انگیز می سروده است:
للشیخ سیف الدین الباخری - رحمة الله علیه -

در سینه ما که راز پیداست درو دل نی و ز اندوه تو غوغاست درو
اندوه تو در سینه ما پنهانی ست وین طرفه که اندوه تو تنهاست درو

- شاه شجاع:

شهریار نامور آل مظفر (حک: ۷۵۹-۷۸۶ق) که طبع شاعرانه داشت و سروده‌هایی از او در دست است که بایسته می نماید از آبخورهای مختلف و متعدد فراهم شود و در قالب دیوانی یا دیوانچه‌ای انتشار یابد.

قطب قلندر، اشعار شاه شجاع را در زمانی که حکومت داشته، در بیاض خود ثبت کرده و می توان گفت که یکی از کهنترین روایتهای اشعار شاه شجاع به شمار می رود. آن چه او از اشعار این شاه ثبت کرده است: دو بیت پراکنده، یک رباعی، یک غزل و ساقی نامه در ۲۳ بیت که ابیاتی از آن در برخی منابع نقل شده^۱ و زنده یاد احمد گلچین معانی به روایت همایون نامه در تذکره پیمانه (صص ۲۵۲-۲۵۳) آورده است.

السلطان الاعظم، الخاقان الاعدل الاعلم، جلال الدنيا و الدین شاه شجاع- خلد الله خلافته و سلطانه-

بیا ساقی آن روشنی بخش روح که چون زهره روشن بود در صبح
به رخشنده جامش درافکن به ناز خرامان کن آن قامت دلنواز
به من ده که دل را دویسی دهم درین تیره خاکش صفایی دهم
بیا ساقی آن صیقل روح پاک که شد تیره از صحبت آب و خاک
به من ده که تا یادش آرم بهشت که کوثر که بر کرد و طویبی که کشت
بیا ساقی آن جوهر روح بخش به من ده که وارون نهادست نقش
از آن می که معجزنمایی کند مسیحا درو کدخدایی کند
بیا ساقی آن همدم هر دلیر که مستانه خواهیم درین دیر سیر

به من ده که یاد جوانی کنم	به پیرانه سر، کامرانی کنم
بیا ساقی آن بکر گلگون پزند	که خمخانه را نام ازو شد بلند
به من ده که این دیر بی نام و ننگ	بسی زد سبوهای مردم به سنگ
بیا ساقی آن چشمه نوش را	که بر باید از من دل و هوش را
بده تا خرابی کنم در خراب	که تخمی نروید ز موج سراب
بیا ساقی آن رشک آب حیات	به من ده که دنیا ندارد ثبات
مگر روزکی چند بی غم شوم	چو جامی به دست آورم، جم شوم
بیا ساقی آن گلرخ لعل فام	که بردارد از من، غم ننگ و نام
بده تا ز ناموس واماندم	به کنج خرابات بنشاندم
بیا ساقی آن سرکش سرخ تُند	که رفتار این دور، گشته ست کُند
به من ده که تا ترک بازی ^{۲۲} کنم	وگر در خورد دهر تازی [؟] کنم
بیا ساقی آن جام گیتی‌نمای	نخستین در عیب من برگشای
مگر لختی از خویش شرم آیدم	ره و رسم انصاف بنمایدم
بیا ساقی آن باغ دل را کلید	به من ده که جانم به طاق رسید
مگر مشرب عمر، صافی کنم	زمان گذشته تلافی کنم

وله - انار الله برهانه -

گل خیمه به صحرازد، خیزار هوسی داری	پایی به گلستان نه، گر دسترسی داری
ای سرو به تو شادم، قَدّت به کسی ماند	وی گل به تو خرسندم، تو بوی کسی داری

وله - انار الله برهانه -

رفتم به تماشای گل خندیده	نظاره‌کنان گرد چمن گردیده
--------------------------	---------------------------

بی قامت آن سرو سهی بر لب جوی «جز آب روان نیامدم در دیده»

السلطان الاعظم جلال الدین والدین شجاع - خلد الله ملكه وسلطانه - فرماید
چو صبحدم قدمی گر به صدق پیمایی چو آفتاب بگیری جهان به تنهایی
ز پشت چرخ، تواضع ببین و غزه مشو که چاره نیست درین ره ز زیر بالایی
ز کاینات، ترا پشه‌ای نماید فیل همای همت تو چون رسد به عنقایی
بسان سایه به پایت دراوفتد خورشید هر آنگهی که نباشی چو ذره هر جایی
اگر نه دیده شوخت به شرم بردوزی یقین بدان که کشد عاقبت به رسوایی
وگر چو جوزا در خدمتی کمر بندی کلاه خسروی از فرق مهر برایی
همه معانی عالم ترا شود معلوم اگر تو صورت خود آن چه هست بنمایی
مشام خُلق تو چون گل همی گلاب دهد اگر چو لاله نگردی به گرد رعنایی
همیشه بار جهانی نهاده‌ای بر دوش ز زیر بار برون آ که خوش بیاسایی
جمال صورت معنی بعینه بینی اگر تو آینه دل ز زنگ بزداایی

- شمس الدین بیهقی:

این شخص، همان «مولانا شمس الدین درود بیهقی / محمد بن علی البیهقی» است که بنا به گزارش فصیح خوافی، اصلش از بخارا بوده و به سال ۷۳۸ ق. در نیشابور درگذشته است:

شمس درود بیهقی آن کز کمال فضل پای شرف بر سرافلاک ساییدش^{۲۳}

یوسف اهل، نامه‌هایی از این «علامه شمس الدین محمد البیهقی» / «شمس الدین محمد درود البیهقی» خطاب به چندی از دولتمردان و دانشوران سده ۸ ق. و از آنها به شمس بیهقی، نقل کرده است.^{۲۴}

قطب الدین یحیی نیشابوری (درگذشته ۷۴۰ ق) در نامه‌ای که به شمس الدین محمد درود بیهقی نوشته، او را با عنوانهای «مولانا صدر الامام الهمام، بحر القمقام، علامه الانام، قدامه الافاضل الکرام،

۲۳. مجمل فصیحی، ج ۲، ص ۹۱۹.

۲۴. فراید غیثی، ج ۱، صص ۵۰۸-۵۱۰، ج ۲، صص ۱۶۵-۱۶۷، ۴۰۶-۴۲۰، ۴۲۷-۴۳۰.

ملجاً الفقراء فی هذه الايام، شمس المله والدین» خوانده است.^{۲۵}

تقی اوحدی نیز از «خواجه شمس الدین بیهقی» که «از اماجد زمان و افاضل دوران» بوده، یاد کرده و ابیاتی از او آورده است.^{۲۶}

اشعاری از این شمس بیهقی در برخی از منابع با تخلص «بیهقی» ثبت شده است: سفینه لالا اسماعیل، ص ۵۸۰. مجموعه لطایف و سفینه ظرایف، برگهای ۲۹۷ - ۲۹۸. عرفات العاشقین، ج ۴، ص ۲۰۱۷.

قطعه ای که قطب قلندر از شمس الدین بیهقی آورده، به این یمین نیز منسوب است:^{۲۷}

مولانا شمس الدین بیهقی راست

چون جبّه چرمین شمرم صحبت نادان	زان رو که گران باشد و تن گرم ندارد
وز صحبت نادان، بر داندند بتر چیست؟	خویشی که توانگر شد و آزم ندارد
زین هر دو بتر، نزد خرد، باد پادشهی کو	با خنجر خون ریز، دل نرم ندارد
نزد من ازین هر سه بتر چیست؟ بگویم:	پیری که جوانی کند و شرم ندارد

- شمس درود:

آیا این شمس درود، همان شمس بیهقی / شمس درود بیهقی است؟ در منابع، نام این دو را جدا نوشته‌اند.

سیف جام هروی، غزلی از شمس درود آورده که به اقتفای غزل سلمان ساوجی سروده است:

تا که شد سودای زلفت آشنای چشم من	شد سیه از دود دل، صحن سرای چشم من
باز گو آن را که سلمان گفت ای شمس درود	«کمترین گردی زکویت خون بهای چشم من» ^{۲۸}

سلمان در حدود سال ۷۰۹ ق. زاده شده و در سال ۷۷۸ ق. درگذشته است. اگر این شمس درود، همان شمس بیهقی باشد که در سال ۷۳۸ ق. درگذشته، باید گفت که او در ۲۹ سالگی سلمان، به استقبال غزل او رفته است.

۲۵. همان، ج ۲، ص ۴۲۷

۲۶. عرفات العاشقین، ج ۴، صص ۲۰۱۶ - ۲۰۱۷

۲۷. دیوان ابن یمین، ص ۳۸۱

۲۸. مجموعه لطایف و سفینه ظرایف، برگ ۳۳۱.

در سفینه شماره ۶۰۲۳ کتابخانه آیت الله مرعشی (برگ ۳۵ ر) که در حدود سالهای ۷۳۶ - ۷۳۷ ق. به قید تدوین و کتابت درآمده، از او با عبارت دعایی «زید فضائله» یاد شده و معلوم است که در این حدود زنده بوده است.

شمس الدین درود در زمانی که محمود گلستانه (درگذشته ۸۰۱ ق) انیس الوحده^{۲۹} را می نوشته، زنده بوده و از او با عبارت «دامت فضائله» یاد کرده است.^{۳۰} اگر این شمس الدین درود، همان شمس الدین درود بیهقی باشد که فصیح خوافی، سال درگذشت او را در سال ۷۳۸ ق. گزارش کرده، باید گفت که گلستانه، انیس الوحده را در حدود این تاریخ قلم زده است.

سروده هایی از این شمس درود، در چندی از منابع، جنگها و سفینه ها ثبت شده است: انیس الوحده، صص ۱۱۷ - ۱۱۸. مجموعه لطایف و سفینه ظرایف، برگ ۳۳۰ - ۳۳۱. روضه الناظر، برگ ۱۹۲. سفینه شماره ۶۰۲۳ کتابخانه آیت الله مرعشی (ر.ک: دُرری از دریای متون، بخش ۱۲: بهروز ایمانی، پیام بهارستان، شماره ۳۳، ص ۴۲۱)، جنگ کتابخانه شعاع الملک (ر.ک: بیاض ۷۵۴ - ۷۸۸ و بعد: ایرج افشار، عابدی نامه، ص ۱۱۹).

در روضه الناظر (برگ ۱۷۵ پ) قطعه ای از شمس طبسی در مدح شمس درود ثبت شده که در دیوان شمس طبسی (چاپهای تقی بینش و علیرضا شاه نظری: تهران، سخن، ۱۴۰۰) نیست و یقیناً شمس دیگری است.

لمولانا شمس الدین درود

پختن دیگ هوس به نایره حرص پیش دل آگهم صواب نبیند

طوطی عرش آشیان نفس نفیسم در ققص تن، دگر عذاب نبیند

فی المثل ار زهره ساز بزم نوازد بزم کسان در کفم شراب نبیند^{۳۱}

- عضد یزدی:

سراینده و دولتمرد سده ۸ ق (درگذشته ۷۴۰ ق)^{۳۲} که یگانه دستنویس شناخته شده او به شماره ۵۱۹۴ / ۶ در کتابخانه نورعثمانیه محفوظ است^{۳۳} و به اهتمام دکتر علیرضا قوجه زاده، مورد تحقیق

۲۹. زنده یاد استاد افشار، تألیف کتاب را در فاصله سالهای ۷۳۰ - ۷۵۰ ق دانسته است. (ر.ک: سفینه و بیاض و جنگ، ص ۱۳۳) ۳۰. انیس الوحده، صص ۱۱۷ - ۱۱۸.

۳۱. این قطعه را محمود گلستانه نیز با بیتهی افزونتر در انیس الوحده (صص ۱۱۷ - ۱۱۸) آورده است.

۳۲. درباره او، ر.ک: «عضد یزدی و دیوان نویافته او»: علیرضا قوجه زاده، آینده میراث، دوره ۱۲، شماره ۲ (پیاپی ۵۵)، پاییز - زمستان ۱۳۹۳، صص ۲۵ - ۴۸.

۳۳. ر.ک: دیوان حافظ شیرازی (کهنترین نسخه شناخت شده کامل)، صص بیست و هفت - سی و سه.

و تصحیح قرار گرفته و در دست انتشار است.

مرتضی سعید عضدالدین یزدی - طاب ثراه - فرماید

ترا بگفتم ای روزگار بی حاصل	که من ز مهر تو و کین تو ندارم باک
من آن نی‌ام که ز اقبال تو شوم خرم	من آن نی‌ام که ز ادبار تو شوم غمناک
مرا ز دادن و ندادن تو باکی نیست	تو خواه راه کرم گیر و خواه ره امساک
به بَر و بحر و تر و خشک از چه می نازی	تویی و قطره‌ای از آب شور و مشتی خاک
به نرده‌مت من، این جهان چوخاشاکی است	که چشم وهم، وجودش نمی‌کند ادراک
مرا سری است که ترک کلاه همت او	نسازد آستر آلا ز اطللس افلاک

- علاءالدین اتابک:

خواجه علاءالدین اتابک بوزقش، دولت‌مرد دوره پادشاهی طغرلشاه بن محمد، هشتمین سلطان سلجوقی کرمان (۵۵۱-۵۶۳ق) که طبع شاعرانه نیز داشت^{۳۴} و اشعاری از او در برخی از منابع ذکر شده است.^{۳۵}

مولانا علاءالدین اتابک راست

- ای شاه جهان‌پناه و سلطان پدر	ای جان عزیز و دشمن جان پدر
فرمان پدر بر و چو خور تیغ مکش	قطعاً به خلاف حکم و فرمان پدر
- ترا نگویم ای فلکِ گوژپشتِ سرگردان	که تو به اهل هنر، خسروی و شاهی ده
تویی و کهنه‌کلوخی نجس میانه راه	ز هر که خواهی بستان، به هر که خواهی ده

- عمید شانه‌بند:

سراینده ناشناخته سده ۸ق. که اطلاعاتی از او در دست نیست و در حدود سال ۷۸۶ق که قطب قلندر کرمانی، اشعار او را در بیاض خود ثبت می‌کرده، زنده نبوده است. در چندی از سفینه‌ها و جنگها، سروده‌هایی از او نقل شده که فاضل گرامی، جناب آقای میرافضلی، آنها را فراهم آورده است. (آینه پژوهش، ش ۱۸۸).

۳۴. درباره او، رک: «واکاوی جایگاه خواجه علاءالدین و اتابک قطب‌الدین محمد در کرمان گذشته و حال»: جمشید روستا، مطالعات ایرانی، سال شانزدهم، شماره ۳۱، بهار و تابستان ۱۳۹۶، صص ۸۱-۹۹.
۳۵. زبده التواریخ، ج ۱، ص ۳۸۱.

آن چه بایسته تذکر است، این است که سیف جام هر وی نیز غزلی از عمید شانه بند با عنوان «خواجه عمید راست - علیه الرحمه» نقل کرده که در بیاض قلندر کرمانی با افزوده‌ها و کاستیهایی آمده است:

عمری به راه بادیه باید قدم زدن تا تکیه مراد توان در حرم زدن
این دو بیت در بیاض قطب کرمانی نیست:

زندان پاکباز توانند بی دریغ شش پنج بر ممالک کسری و جم زدن
در مجلس سخای کریمان نمی توان از جان حدیث گفتن و لاف کرم زدن^{۳۶}

عمید، سراینده‌ای غزلسرا بوده و تاکنون، بیشترین شمار از غزلیات او را همین قطب قلندر در بیاض خود نقل کرده است.

- محمود قلندر:

حاجی علاءالدین محمود زنگی عجم قلندر کرمانی، پدر قطب قلندر، جامع و کاتب بیاض، که او را در آغاز این گفتار معرفی کردیم.

من مقولات مخدومی و مولائی الشیخ علاء الملة والدین حاجی محمود القلندر - مد الله ظله علینا -

تماشای جمالت را هزاران دیده می باید	که در هر دیده‌ای حسنت هزاران روی بنماید
صبا گر در شود دستش به چین زلف مشکینت	به هر تاری که بگشاید، هزاران نافه بگشاید
خیال توست در چشمم، نیارم دیده بر هم زد	مبادا چون چون شفق مهت به خون دامن بیالاید
ستایش می کند هر کس به قدر خویش حسنت را	ولی غیر از تو نتواند جمالت را که بستاید
دلی کو بر سر کویت تواند ساختن منزل	ز کوته همتی باشد به جنت گر فرود آید
علم وار آن که سرداری نه از خاک درت یابد	بود بادش به دست ار خود همه عالم بپیامد
دل مجنون نیار آمد دمی بی دوست در جنت	اگر خود روضه رضوان به صد زیور بیاراید
نسیم صبح اگر ما را رساند بویی از زلفش	هوای دل شود مشکین، مشام جان بیاساید
غباری شد تن «محمود» و می ترسم که گر بادی	برآید ناگهش از خاک کوی دوست بر باید

الرّباعى له

محمود اگر ت نام نماند، سهل است هر غم که به انجام نماند، سهل است
چون پرتو این باده به معنی باقى است گر صورت این جام نماند، سهل است^{۳۷}

وله فى المعتمى

ما رالب جویى و پای گلى می باید تا کم شود اندوه و طرب بفرزاید

- مطهر شیرازى:

معزالدین ابى طاهر مطهر بن عبدالله بن على حسنى حسینی شیرازى، سراینده شیعى سده ۸ ق. و مداح سلطان اویس جلایرى که سروده‌هایی از او در دست است.^{۳۸}

مرتضى اعظم عزالدین مطهر شیرازى فرماید

زهى از زلف شبرنگت مرا سودای دل حاصل خیال نقطه خالت نشسته همچو جان در دل
ز مهر ماه رخسارت، دریده گل قبا در بر ز رشک سرو بالایت، صنوبر مانده پا در گل
تو آن ترک پری رویی که در دور قمر نبود چو زلفت هندویى جادو، چو خالت زنگیى مقبل
دلَم گر بست دل در حلقه زنجیر گیسویت زهى شوریده‌ای دانا، زهى دیوانه‌ای عاقل
به یاد لعل جان بخششت دل دیوانه‌ام دیگر ز زهد و توبه شد فارغ، به جام باده شد مایل
درین حالت که می بینم، نخواهی بُرد جان ای دل ازین غمهای بی پایان، وزین سودای بی حاصل
مطهر خون دل می خور، مزین در عشقبازی دم که این سزى ستبس نازک، که این کارى ستبس مشکل

وله

هر دل که میل آن سر زلف دوتا کند باید که جان فدای نسیم صبا کند
عالم پر از شمامه عنبر کند صبا گر یک گره ز سنبل زلف تو وا کند

۳۷. این رباعی را آقای میرافضلى چاپ کرده است. (گزیده هفتصد سال رباعی کرمان، جنگ هرمس، شماره ۱۷، بهار ۱۴۰۰، صص ۷۰-۷۱).

۳۸. درباره او، رک: یتیمه الذرر، صص ۹۷-۱۳۰. «ذُررى از دریای متون، بخش ۴: اشعار نویافته از مطهر شیرازى»، پیام بهارستان، شماره پیاپی ۲۳، صص ۳۳۹-۳۵۶.

گر گفته‌ایم کآب حیات است لعل تو آری، هر آن که این شنود، عیب ما کند
گر در چمن به ناز خرامان شوی چو سرو گل پیرهن به بوی تو در بر قبا کند
عمر منی و از تو ندارم وفا امید هرگز که دید عمر که با کس وفا کند؟
زلف تو هندویی است که از راه جادویی هر دل که دید، بسته بند بلا کند
دل در پناه سایه زلف تو آمدست چشم تو قصد جان مطهر چرا کند؟

- ناصرالدین منشی تورانپشتی:

آیا او ناصرالدین منشی کرمانی (زنده در ۷۳۰ق) مؤلف سمط العلی، ذرة الاخبار و نسائم الاسحار است که طبع شاعرانه داشته و سروده‌هایی اندک از او باقی مانده است؟^{۳۹} اصل پدر او منتجب‌الدین از یزد بوده، و تورانپشت، شهری است که در فاصله یزد به شیراز واقع است و احتمالاً تبار پدر و پسر به این دیار می‌پیوندد. فصیح‌خوفا می‌باشد که به تبار یزدی او اشاره کرده است: «صاحب اعظم ناصرالدین المنشی الیزدی محتداً والکرمانی الّدی منشأ و مولداً، مصتف تاریخ کرمان مدفوناً بسرخاب».^{۴۰}

مولانا ناصرالدین منشی تورانپشتی راست

دیشب خیال رویت، با اشک دیده می‌گفت: بیرون خرام تا من، بتوانم آرמידن
اشکش روان جوابی، از عین مردمی داد: کز دوست یک اشارت، وز ما به سر دویدن^{۴۱}

وله

با آب، سرو می‌گفت، کسی راحت روانم سرسبزی از تو دارم، هم از تو سر کشیدن
آب از درون صافی، حالی جواب دادش: کز دوست یک اشارت، وز ما به سر دویدن

ایضاً

با گوی گفت روزی، چوگان شه به تندی: کاین کاهلی نگویی، کز چیست در خمیدن؟
گوی ضعیف مسکین، بوسید خاک و گفتا: کز دوست یک اشارت، وز ما به سر دویدن

- سید نظام‌الدین شیرازی:

ذکری از این سراینده نیافتیم.

۳۹. ر.ک: شاعران قدیم کرمان، صص ۳۰۳-۳۲۲.

۴۰. مجمل فصیحی، ج ۲، ص ۷۰۷

۴۱. این مصراع، مورد تضمین بسیاری از سراینندگان در سده ۸ ق. قرار گرفته است.

سید نظام‌الدین شیرازی راست

عروس مدح ترا زلف و خال می‌بستم مرا چو شانه به هر موی صد زیان آمد
بیان مدح تو می‌گفت خامه دوزبان دوات را ز خوشی آب در دهان آمد

- یحیی بن علاء‌الدین محمود زنگی عجم / شیخ قطب‌الدین قلندر:
جامع و کاتب بیاض است که طبع شاعرانه داشته و اشعاری از خود در بیاضش آورده است:

لمحرّره العبد الاصغر قطب القلندر فی المخمس

از ریاحین چون ریاض خلد شد طرف چمن شاهد گل، چاک زد بر تن ز مستی پیرهن
موسم عیش است و شادی، دم‌زن از ما و من بر لب جو با نگار گلرخ سیمین بدن
از کف ساقی مهوش، جام گلگون نوش کن^{۴۲}
سایبان شد بر سر سلطان گل، چتر سحاب زابر نیسان، کوه و صحرا گشت پُر دُرّ خوشاب
سرود در رقص و سمن بیدار و نرگس مست خواب همچو بلبل، گوشه باغی گزین حسن‌المآب
وز نسیم می، دماغ عقل را بیهوش کن
یوسف گل چون ز مهد غنچه می‌آمد بدر عندلیبی ناله‌ای می‌کرد هنگام سحر
کای عزیز، این چند روز عمر را فرصت شمر صبح و شام از جام می‌دریاغ، مست و بی‌خبر
با قد سروی سمنبر، دست در آغوش کن
چون شبستان چمن از شمع انجم روشن است نوعروس غنچه از باد هوا آبستن است
از هوا مشک تتاری لاله را در هاون است شاه گل در باغ بر عزم صبوحی کردن است

۴۲. قطب کرمانی، این مخمس را به اقتضای مخمس ازهری (شاعر قرن ۶) سروده است:

مژده گل می‌بزد باد صبا سوی چمن
بر عروس باغ می‌پوشند گلگون پیرهن
آمد ایام طرب، بگذشت دوران حزن
با نگار سیم‌تن در پای سرو نارون
برخلاف دور گیتی، ساغر می‌نوش کن
(سفینه تاج‌الدین علی بن احمد تبریزی، برگ ۷۰ پ)

عود سوز و چنگ ساز و مرغ را خاموش کن

بلبل املا کرد فصلی صبحدم بر نام گل ابر آزاری درم‌ها ریخت در اقدام گل

طرف سبزه بر کف ساقی تو بستان جام گل فصل نوروز و شباب و عشق در ایام گل

با قلندر کس نگوید پند صوفی گوش کن

وله فی الرباعی وفیه المعنی

طرف چمن از نکهت گل غالیه بوست وقت طرب و کنار کِشت و لب جوست

لیکن چه توان کرد که ما را سر عیش گاهی ست که بر کنار باشد سر دوست

رمز معماً «عید» است.

وله ایضاً

دل گر ز لب لعل تو کامی گیرد شادی زمانه را غلامی گیرد

چون صورت بالای تو در نظم آرم کار من دلخسته نظامی گیرد^{۴۳}

وله فی المعنی

زهی عزیز وجودی که ذات بی بدلت ز طینت و خیالی جهان سلاله بود

ز عقل، نام تو کردم سؤال، گفت خرد: بهل که بر لب جو و کنار لاله بود

ایضاً

ای روی تو مبارک و ای طالعت سعید چشم بد زمانه ز حُسن رخت بعید

گفتم که چیست نام تو، گفتمی بیار می کآب است و طرف جو و لب سبزه زار و عید

شیخ قطب‌الدین قلندر راست

فی التعریض

به زمینی چرا رود آهو که مساوات لادن و مشک است؟

نَپرد گرد آن چمن بلبل کش به جای هزار، گنجشک است

۴۳. این رباعی را آقای میرافضلی چاپ کرده است. (گزیده هفتصد سال رباعی کرمان، جنگ هرمس، شماره ۱۷، بهار ۱۴۰۰، ص ۷۱).

کی به بومی رود هم‌ا که درو مقتدای طیور، ترنشک^{۴۴} است؟
این قطعه در برگ (۱۰۱ر) نیز تکرار شده و مصراع دوم بیت سوم، چنین ثبت گردیده است: مقتضی
طیور ترنشک است.

کتاب‌نامه

- انیس الوحده و جلیس الخلوة: محمود بن محمود گلستانه، تصحیح مجتبی مطهری، تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۱.
- بیاض تاج‌الدین احمد وزیر: تصحیح علی زمانی علویجه، قم، مجمع ذخایر اسلامی، ۱۳۸۱.
- تذکره پیمانه: احمد گلچین معانی، تهران، سنایی، ۱۳۶۸.
- حبیب السبیر: خواندمیر، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران، ختام، چاپ دوم، ۱۳۵۳.
- جنگ اسکندر میرزا: دستنویس شماره ۲۷۲۶۷ کتابخانه بریتانیا.
- جنگ ذیلوفاف: دستنویس شماره ۱۳۰۹۲ کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- جنگ رباعی: به کوشش علی میرافضلی، تهران، سخن، ۱۳۹۴.
- جنگ مهدوی (تاریخ کتابت از ۷۵۳ ق به بعد): تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۰.
- تذکره الشعراء: دولت‌شاه سمرقندی، تصحیح ادوارد براون، تهران، اساطیر، ۱۳۸۲.
- خلاصه الاشعار و زبدة الافکار: تقی کاشی، دستنویس شماره ۶۶۷ ایندیا آفیس.
- خلاصه الاشعار و زبدة الافکار (دستنویس چشمه رحمت): تقی کاشی، تصحیح یوسف بیگ باباپور و حمیده حجازی، تهران، سفیر اردهال، ۱۳۹۳.
- دانشنامه زبان و ادب فارسی: به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ج ۳، ۱۳۸۸.
- دو رساله در سیاست و اخلاق به فارسی: تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، معارف اسلامی، شماره ۳، مرداد ۱۳۴۶.
- دیوان ابن یمین فریومدی: تصحیح حسینعلی باستانی راد، تهران، سنایی، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
- دیوان حافظ شیرازی (کهنترین نسخه شناخته شده کامل): به کوشش بهروز ایمانی، تهران، میراث مکتوب و دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۹۴.
- دیوان همام تبریزی: تصحیح رشید عیوضی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۴.
- روضه الناظر و نزهة الخاطر: عبدالعزیز کاشی، دستنویس شماره ۵۱۷ کتابخانه مرکزی تبریز.
- ریاض الشعراء: واله داغستانی، تصحیح سید محسن ناجی نصرآبادی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۴.
- زبدة التواریخ: حافظ ابرو، تصحیح سیدکمال حاج سیدجوادی، تهران، سازمان چاپ و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۱.
- سفینه تاج‌الدین علی بن احمد تبریزی (کتابت: ۸۲۷ق)، شماره ۳۴۳۲ کتابخانه اسعد افندی.
- سفینه شمس حاجی: تصحیح میلاد عظیمی، تهران، سخن، ۱۳۹۰.
- سفینه و بیاض و جنگ: ایرج افشار، به کوشش میلاد عظیمی، تهران، سخن، ۱۳۸۹.
- سفینه نظم و نثر (سفینه لالا اسماعیل): تحقیق حیدر حسن لو، پایان نامه دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران،

۴۴. در گویش کرمانی، بلبل کوهی را گویند که هم‌رنگ گنجشک است و صدایش به آواز بلبل ماند...

۱۳۸۱.

شاعران قدیم کرمان: سیدعلی میرافضلی، تهران، کارزوتیبه، ۱۳۸۶.

شروق الانوار: ناشناخته، دستنویس شماره ۴۰۱۳ / ۱ کتابخانه ملک.

عابدی نامه (جشن نامه امیرحسن عابدی): به کوشش نورالحسن انصاری و...، دهلی، انجمن فارسی، ۱۹۹۰م.

عرفات العاشقین و عرصات العارفين: تقی الدین اوحدی، تصحیح ذبیح الله صاحبکاری و آمنه فخراحمد، تهران، میراث مکتوب و کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹.

فراید غیائی: جلال الدین یوسف اهل، تصحیح حشمت مؤید، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۸.

مجمعل فصیحی: فصیح خوافی، تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۶.

مجموعه لطایف و سفینه طرایف: سیف جام هروی، دستنویس شماره ۱۴۰۷۶۱. کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه کابل.

مزارات کرمان: محرابی کرمانی، به اهتمام حسین کوهی کرمانی، کرمان، مرکز کرمان شناسی، چاپ دوم، ۱۳۸۳.

المضاف الی بدایع الزمان فی وقایع کرمان: حمیدالدین کرمانی، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران، اساطیر، ۱۳۹۱.

هفت اقلیم: امین احمد رازی، تصحیح محمد رضا طاهری «حسرت»، تهران، سروش، ۱۳۷۸.

همایون نامه: شهاب منشی، تصحیح رکن الدین همایونفرخ، تهران، دانشگاه ملی ایران.

یتیمه الدرر و کریمه الفقر (مجموعه نظم و نثر مسطور از خطوط اکابر شیراز): جمال الدین محمد بن محمد اصفهانی، به کوشش بهروز ایمانی، تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی و کتابخانه ملک، ۱۳۹۰.